

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

شب دهم محرم ۱۴۴۲ مطابق با شنبه ۱۳۹۹/۶/۸

السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى، السَّلَامُ عَلَى
التَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ - سلام بر اعضای قطعه شده، سلام بر کسی که
بادیه نشینان دفنش کردند، سلام بر دندانهای با چوب خیزران شکسته

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ خَرَجَا يَجُولَانِ، فَلَقِيَا التَّوَكُّلَ
فَاسْتَوْطَنَا. - عزّت و بی نیازی - هر دو - شتاب زده به دنبال پناهگاهی می
دویدند، چون به توکل برخورد کردند، آرامش پیدا نموده و آن را پناهگاه خود
قرار دادند.» (مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۱۸، ح ۱۵)

موضوع تدبر :

در آئینه این میزان که مولایمان نشان داده، احوال ما چگونه است؟ آیا آنچنان
توگلی به خداوند داریم که بتوانیم آثار عزّت و بی نیازی آن را در زندگی خود
ببینیم؟

پاسخ:

از حضرت سید السّاجدین و زین العابدین علیه السلام روایت است که: «لَمَّا
صَبَحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ
كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْ
هَمٍّ يَضْعُفُ فِيهِ الْفَوَادُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ؛
أَنْزَلْتُهُ بِكَ، وَشَكْوَتُهُ إِلَيْكَ، رَغِبَهُ مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ؛ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي،
وَكَشَفْتَهُ، وَكَفَيْتَهُ. فَأَنْتَ وَلِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ. - و
چون صبحگاهان لشکر دشمن به نزد حسین علیه السلام آمدند، دست های خود
را بلند نموده و عرضه داشت: بار پروردگار! در تمام غصّه ها و اندوه ها، تو

محلّ اتّکاء و اعتماد من می باشی! و در هر گرفتاری و شدّت، تو محلّ امید من هستی! و در هر حادثه ای که بر من فرود آید و هر نازله ای که بر من وارد شود، تو محلّ اطمینان و استعداد من می باشی!

چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می شد، و حيله و چاره برای رفع آن کوتاه می آمد، و دوست، انسان را تنها می گذاشت، و دشمن زبان به شماتت می گشود؛ من بارِ آن حوادث و هموم را بسوی تو آوردم، و شکوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی! و امر مرا کفایت کردی! بنابراین ای خدای من! تو ولی تمام نعمت ها هستی! و صاحب هر نیکوئی! و منتهای تمام رغبت ها می باشی!» (ارشاد مفید ص ۲۵۳)

از سخنان امام که فرمود: «كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ...» فهمیده می شود این توکل در کشاکش زندگی و در تنگناها و تکیه بر خداوند در حلّ مشکلات به مرور و زمان قوّت می گیرد و بارور می شود تا آنکه به ثمر می نشیند.

برای کسی که عمری در هجوم مشکلات و شدايد همیشه آشفته حال و نگران هزاران اسباب و علل مختلف بوده که آیا درست و به موقع فراهم می شود یا نه و بر آنها تکیه داشته و غالباً از خداوند غافل بوده، معلوم است که دلش لرزان و ناآرام است و از توکل بر خداوند اگر چه به آن معتقد باشد، عملاً بی بهره یا کم بهره است.

در آیه ۱۰ سوره مبارکه فاطر می خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ۖ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. - کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزّت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح آن را رفعت می بخشد.» یعنی آنکه اعتقاد صحیح وقتی به مقتضای آن عمل شد، تقویت شده، باور قلبی می شود و آنچه باور قلبی شد بسوی خدا بالا می رود. (کنایه از اینکه خدا آن را می پذیرد) و موجب آرامش قلب و عزّت و بی نیازی آن می شود.

روضة : شهادت امام حسین علیه السلام (لهوف سید بن طاووس)

راوی گوید: و آنگاه حسین علیه السّلام، دشمن را به مبارزه فرا خواند، و هماره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می نهاد به دست او راهی جهنّم می گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود.

در همان حال می فرمود:

القتل أولى من ركوب العار و العار أولى من دخول النار

شهادت از پذیرش ننگ اولی، و ننگ از ورود در آتش اولی است .

یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و یارانش کشته شده، بار این همه دردها و رنجها را به دوش کشیده مع الوصف اینگونه دلیرانه در صحنه نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله ور شده دشمنان چون گلّه بز در برخورد با گرگ می گریختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله و آنان را به هزیمت می برد و دشمن چون ملخ پراکنده می شدند و امام به مکانش بازگشته می فرمود: «و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم».

راوی گوید: امام علیه السّلام پیوسته می جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد. امام بانگ بر آنان زد و فرمود: «وای بر شما، ای دنباله روان آل ابی سفیان، اگر برایتان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عربید به احساب و نژادتان باز گردید.» شمر ندا در داد که ای فرزند فاطمه چه می گویی ؟ فرمود: «سخنم این است که، من با شما می جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس ای سرکشان و طاغیان و نادانان، خود را از تعرّض به حرم من تا من زنده هستم باز دارید. شمر گفت: این حقّ تو است.

دشمنان شروع به حمله به امام علیه السّلام نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب ابی را می جست و نمی یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت. امام علیه السّلام، لحظه ای برای استراحت توقّف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السّلام

پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را باز دارد که تیری سه شاخه و زهر آلود
بیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود: «بسم الله و بالله و
على ملة رسول الله صلى الله عليه و آله»

در سینه ی ما محبتش افزون کن
خون ساز و ز راه دیده ام بیرون کن

یارب دلم از غم حسین محزون کن
جز مهر حسین هر آنچه باشد به دلم

صلی الله علیک یا ابا عبدالله